

سرچشمه را نمی-توان آلود! پاسخی به پندارهای اکبر گنجی در مورد علی شریعتی

حسن یوسفی اشکوری
hyeshkevari@yahoo.com

مقدمه

اخیراً خبر رسید که دوست عزیز دور از وطن و مقیم در کالیفرنیا، آقای اکبر گنجی بار دیگر سراغی از دکتر علی شریعتی گرفته و طی مقاله-ای مفصل برخی از افکار و آرای او را مورد نقد قرار داده است. دیروز دوستی نسخه-ای از آن را برایم فرستاد. هیچ علاقه-ای به خواندن آن نوشته نداشتم چرا که سالهاست که هم با نوع تفکر و ایدئولوژی دوستم گنجی آشنا هستم و هم روش ژورنالیستی و بولتن نویسی ایشان را می-دانم و هم به طور خاص از رویکرد وی نسبت به شریعتی و میزان اطلاعات و آگاهی ایشان از افکار و آموزه-های شریعتی آگاهم. از مطالبی که جسته گریخته از محتوای مقاله-ایشان می-شنیدم دانستم که نوشته جدیدشان کم و بیش همان مطالبی است که سال گذشته در اروپا با تأکید ویژه بر نفی شریعتی گفته بود و در یک سخنرانی ایشان در پاریس نیز شخصاً از وی شنیده بودم.

گر چه نیازی به پاسخگویی به این گونه سخنان نیست چرا که از فرط تکرار به ابتذال کشیده شده و پرداختن به آن، آن هم در شرایط استبداد زده کنونی وطن بلا دیده و اسارت شمار زیادی از دانشجویان و فعالان کارگری در زندان، وقت تلف کردن و یا دامن زدن به یک کار بیهوده است اما نمی-دانم چرا نمی-توانم در برابر این مقاله و مدعیات شگفت-انگیز و ظالمانه آقای گنجی در حق بزرگی چون شریعتی سکوت پیشه کنم و هیچ نگویم، شاید بدان علت باشد که مشکلی که توضیح خواهم داد به من نیز مربوط شده است. شاید به این دلیل هم باشد که نگرانم افراد بی-اطلاعی که مقاله مفصل مورد بحث را می-خوانند و ارجاعات ایشان را درباره شریعتی و مارکس و لنین و... می-بینند، باورکنند نویسنده راست می-گوید و تصویر دروغین و هولناک شریعتی را با سیمای انسانی و آزادیخواه او جابجا کنند. به هر حال در این مقال کوتاه به چند نکته اشاره می-کنم تا خوانندگان مقاله را فایدتی بخشد و حداقل در داوریشان مددکار باشد و هم احتمالاً بر اطلاعات دوست همبندم در اوین بیفزاید.

اما پیش از ورود به سخن اصلی ارتباطم را با مقاله آقای گنجی بیان کنم. ایشان در مقدمه مقاله "یوتوپای لنینیستی شریعتی" آورده است: "شیفتگان شریعتی مدعی-اند که انتقاد از وی آزاد و پسندیده است، اما وقتی با احترام کامل از اندیشه-های شریعتی انتقاد می-شود، انتقاد کننده را «دروغگو» «بهتان زننده»، «آمریکایی» و امثال آن می-نامند و مدعی می-شوند: کسانی که در خانه زن خود را کتک می-زنند و در اداره خانواده خودشان رفتاری دموکرات ندارند، شریعتی را به ضدیت با دموکراسی متهم می-کنند".

در مورد اتهام آمریکایی بنده بی-تقصیرم و هر کس که گفته است بی-ربط است و به ویژه درباره گنجی بی-ربط-تر است. در مورد اتهام کتک زدن، که سخن دکتر پوران شریعت-رضوی، همسر شریعتی است، نمی-دانم چرا آقای گنجی خود را مخاطب آن دانسته است. بسیار بعید است که در لحظه ادای این جمله آقای گنجی در ذهن خانم شریعت رضوی بوده باشد چرا که آقای گنجی فعلاً از جامعه فکری و سیاسی ایران غایب است و ثانیاً گنجی اولین و آخرین کسی نیست که شریعتی را مخالف دموکراسی دانسته است، اگر چه به شرحی که خواهم گفت ایشان در این اتهام زنی گوی سبقت را از همه ربوده است و ثالثاً در حدی که اطلاع دارم به آقای گنجی اطمینان می-دهم که منظور ایشان نبوده است.

با این همه چنین رویکردی در حیطه نظر و مواجهه با نقد منتقدان کار بایسته-ای نیست و کاملاً از این نظر با ایشان موافقم اما در مورد اتهام «دروغگو بودن» و «بهتان زدن» به احتمال زیاد منظورشان من بوده-ام.

داستانش را می-گویم. سال گذشته چندی پس از سخنرانی آقای گنجی در پاریس، در لندن ایشان را ملاقات کردم و به بخشی از سخنانش درباره شریعتی اعتراض کردم و گفتم که شما نسبت-هایی به شریعتی دادید که دروغ و بهتان است. ایشان نیز البته نپذیرفت و ادعا کرد که عین حقیقت را گفته است. پس از بازگشت از لندن، در پاریس هم بار دیگر کتاب امت و امامت را خواندم و هم نوار سخنرانی را گرفتم و گوش کردم و پس از آن، اندک تردیدم نیز برطرف شد و به نسبتی که به آقای گنجی داده بودم یقین پیدا کردم. اینک محض اطلاع ایشان و شما مخاطبان عین جملات آقای گنجی را بی کم و کاست که از نوار برگرفته شده و در اختیار است، نقل می-کنم تا خود داور می-کنید: "... شریعتی در یک پرسش و پاسخ (دارند بحث می-کنند، سخنرانی نیست) وقتی می-پرسند نهضت شما چیست [می-گوید] تمام مبارزه من علیه دموکراسی است. ما یک انقلاب

می-خواهیم که از بالا همه را کنترل بکنیم. در امت و امامت هم به صراحت می-گوید ما می-خواهیم یک جامعه-ای درست بکنیم که در این جامعه یک سری روشنفکر، ایدئولوگ و انقلابی بر آنجا حاکم باشند و همه را تا ابد مغز شویی-بکنیم..."

در این سخنان کوتاه، که البته معلوم نیست آن پرسش و پاسخ کجا بوده و اکنون سند آن کجاست و آقای گنجی باید نشان دهد، چهار دروغ و بهتان آشکار ردیف شده است :

۱- تمام مبارزه من علیه دموکراسی است

نه تنها مبارزه شریعتی علیه دموکراسی نبوده بلکه به شهادت زندگی و آثارش بخشی از تلاش و مبارزه او برای تحقق آزادی و دموکراسی واقعی (با تصویری که خود او از دموکراسی واقعی داشت) بوده است و گنجی در همین مقاله نیز این سخن گزاف را تکرار کرده و می-گوید : "او سالهای عمرش را صرف «محکومیت شدید دموکراسی و دفاع از رهبری متعهد ایدئولوژیک» کرده است". وانگهی مگر در رژیم پهلوی دوم دموکراسی وجود داشت که شریعتی علیه آن مبارزه کند؟

۲- ما یک انقلابی می-خواهیم...

شریعتی در پی انقلاب سیاسی نبوده است یعنی در پروژه او تغییر رژیم جایی نداشته هر چند که برای او به عنوان یک فعال سیاسی و مخالف رژیم پهلوی فروپاشی استبداد مطلوب بوده و آن را همواره آرزو می-کرده است.

۳- می-خواهیم همه را از بالا کنترل کنیم.

در نظام ایده-آل (= یوتوپیا) شریعتی یعنی جامعه و نظام مبتنی بر عرفان، آزادی و برابری کنترل از بالا به وسیله حکومت و یا هر کس و نهاد دیگر منتفی و حتی جنایت است. اگر صحبت از کنترل و هدایت در جایی شده، صرفاً مربوط به مرحله گذار انقلابی یعنی دوران دموکراسی متعهد است و به گمان شریعتی در تمام انقلابها گریز ناپذیر است.

۴- جامعه-ای درست بکنیم که این جامعه یک سری روشنفکر "ایدئولوگ انقلابی" بر آنجا حاکم باشند.

اولاً در تفکر شریعتی جامعه و حتی نظام را مردم (= ناس) درست می-کنند نه روشنفکران و ایدئولوگ-ها و ثانیاً در همان امت و امامت گفته شده است که روشنفکران با حفظ هویت روشنفکری نباید لیدر یک حزب باشند تا چه رسد به حکومتگری.

چرا می-گویم این نسبتها جعل و بهتان است؟ به شهادت همان مجموعه آثار شریعتی که آقای گنجی پیوسته به آنها ارجاع داده است، با قاطعیت این را می-گویم و در ادامه این نوشته برخی مستندات این مدعا را می-آورم. از آنجا که بحث اصلی مقاله آقای گنجی مسأله دموکراسی-خواهی و یا عدم دموکراسی-خواهی شریعتی است، به دلیل ضیق مجال، در این گفتار عمدتاً به مدعیات آقای گنجی در مورد دموکراسی و مطالب مربوط به آن می-پردازم و موضوعات دیگر مطرح در کیفر-خواست طویل گنجی را فعلاً رها می-کنم.

روش و قواعد نقد

در آغاز بگویم که برای بررسی همه جانبه وی-طرفانه آثار یک متفکر، به ویژه متفکری که آثار مکتوب بسیار دارد و افکار و آرای او نیز متنوع و متکثر است و به ویژه از زبان و ادبیات خاص و شاعرانه-ای نیز بهره می-گیرد، اعمال شیوه-های زیر الزامی است:

۱- درک و تشخیص درست پروژه او و لحاظ کردن آن در تحلیل-ها و داوری-ها.

۲- خوانش و رویکرد همدلانه با متن (چنانکه شلایر ماخر به درستی به آن تکیه می-کند).

۳- تشخیص محکمت و متشابهات در پروژه و اندیشه و آثار و تفسیر متشابهات در پرتو محکمت.

۴- رعایت قواعدی چون عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و... برای فهم همه جانبه متن و تفسیر و یا حل تعارضات احتمالی آرای متفکر مورد تحقیق.

آقای گنجی در مقاله خود یا این موارد ضروری را رعایت نکرده و یا در تشخیص پروژه و محکمت و متشابهات آثار و افکار شریعتی دچار لغزش فاحش شده و در نهایت در معرفی بینش و روش و منش شریعتی و تحلیل انقلاب پنجاه و هفت و پیامد-های آن به ورطه خطا-های بزرگ سقوط کرده و سرانجام یک شریعتی کاملاً مجعول به خوانندگانش ارائه کرده است. یعنی ایشان نه در طرح پروژه شریعتی درست سخن گفته و نه کمترین هم-دلی با متن از خود نشان داده و نه اصل بنیادین محکم و متشابه و ارجاع متشابهات به محکمت و ارجاع خاص-ها و قید-ها و مجمل-ها به عام-ها و مطلق-ها و مبین-ها را لحاظ کرده است و حتی با طرح وارونه این قواعد و با کنار هم نهادن برخی نقل-قول-های تقطیع شده و افزودن مقدمات و نتایج دلبخواهی و غالباً غلط و تحریف شده به جمعبندي کاملاً نادرست، که به بهتان-های بزرگ تبدیل می-شوند، می-رسد. در این جمعبندي وارونه شریعتی، انقلابی تمام عیار، دست-آموز مارکس و لنین و استالین و مانو، دشمن آزادی و دموکراسی و لیبرالیسم، معتقد به سرکوبی مخالفان آزادی-خواه و شستشوی مغزی مردم برای همیشه، مخالف مطلق غرب و

تمدن جدید و مدرنیته، معتقد به استفاده ابزاری از مردم بی-سواد، مدافع سرسخت-تر از استالین در سرکوبی دگر اندیشان و افراطی-تر از مانو در فاجعه انقلاب فرهنگی چین، مانیفیست نویس حکومت دینی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه و... معرفی می-شود که به هر حال به زعم گنجی شریعتی تمام عمر خود را بر ضد آزادی و دموکراسی به سرآورده است. اگر آقای گنجی روش علمی تحقیق و اعتدال و انصاف و ادب نقد را رعایت می-کرد، قطعاً به چنین داور هوناکي نمی-رسید.

پروژه شریعتی

آقای گنجی با بی-پروایی تمام در پاسخ پرسش "پروژه شریعتی چه بود"، می-نویسد: "شریعتی خود به صراحت اعلام می-کند که برخلاف «روح حاکم بر روشنفکران آزادیخواهان» و بر خلاف «تقدس شورانگیز دموکراسی» او «سالهای عمرش را صرف» محکومیت شدید دموکراسی و دفاع از رهبری ایدئولوژیک کرده است". اما آیا پروژه شریعتی مبارزه علیه دموکراسی بوده است؟ چرا گنجی به گفته-های شریعتی در مجموعه آثار سی و شش جلدی-اش مراجعه نکرده تا از زبان خود او بشنود که هدف و پروژه او چه بوده است؟ و اگر رجوع کرده و دیده اما نادیده گرفته است، به آن جز عناد و غرض-ورزی چه می-توان گفت؟ اگر ایشان به کتابهای دیگر رجوع نکرده حداقل نمی-توان تردید کرد که همان کتاب مورد علاقه و استناد ایشان یعنی امت و امامت را که خوانده است، مگر در مقدمه همان کتاب به تفصیل درباره اصلاح دینی سخن گفته نشده و در همان جا تصریح نشده است که متفکران مسلمان باید پیش از هر چیز به اصلاح دینی همت کنند؟ در اینجا محض اطلاع گنجی صرفاً به عنوان نمونه یک پاراگراف از سخن شریعتی را از همان کتاب (مجموعه آثار ۲۶، صفحه ۴۷۰) نقل می-کنم: "شعار فکری و اعتقادی همه نویسندگان و متفکران ما، بالاخص در نسل کنونی، که این نیاز بیشتر در آن احساس می-شود، این است که باید به اصلاح فکر مذهبی خود پردازیم یعنی شناخت دقیق و علمی اسلام و نیز شناخت دقیق و علمی تشیع". لابد ایشان اصطلاح معروف «پروتستانتیسم اسلامی» شریعتی را شنیده است و پروژه کلان شریعتی همین نوزایی فرهنگی بوده است و بس. شریعتی در مجموعه آثار ۲۷ (بازیابی هویت ایرانی _ اسلامی)، ۲۰ (چه باید کرد؟) و ۴ (بازگشت به خویش) به تفصیل از پروژه خود یاد کرده است. در کجای گفته-های شریعتی به تصریح یا به تلویح آمده است که: "تمام مبارزه [پروژه] من علیه دموکراسی است. از آنجا که آقای گنجی به ارجاع متن علاقه-مندند، باز محض اطلاع ایشان جمعبندی دیگری را از شریعتی می-آورم: اصول کلی مکتب فکری-ام را شعاروار ترسیم می-کنم:

- ۱- در برابر استعمار و امپریالیسم سرخ و سیاه، تکیه-گاهم «ملیت» است.
- ۲- در برابر سلطه فرهنگی غرب، تکیه-گاهم تاریخ و فرهنگ خودم.
- ۳- در برابر ایدئولوژی-های مارکسیسم، اگزستانسیالیسم، نیهیلیسم، ماتریالیسم، ایدئالیسم، تصوف شرقی، عرفان هندی، زهد اخلاقی مسیحی، اومانیزم مادی غربی و همه موجها یا جریانهای ایدئولوژیک گذشته و حال: اسلام.
- ۴- از میان همه فرقه-ها و تلقی-های مختلف اسلامی، تشیع و از اقسام آن: تشیع علوی.
- ۵- با کاپیتالیسم که ملیت را تجزیه می-کند و انسان را دو قطبی و استثمار را تشدید و فقر و فساد و حق-کشی را همیشگی می-سازد و طبیعی و روز-افزون، با دیکتاتوری فردی، فکری، مذهبی و طبقاتی که رشد آزاد انسان و اندیشه و احساس و هنر و خلاقیت انسان را می-کشد و به جمود می-کشد، با مارکسیسم که تعمیم بورژوازی از یک طبقه به تمام اندام جامعه است و سلطه فراگیرنده و همه-جانبه و پایان-ناپذیر دولت و پوشش تمام جامعه و تمامی ابعاد زندگی مادی و روحی انسانها در یک شبکه پیچیده بروکراتیک و دیکته کردن عقیده و ذوق و علم و فلسفه و هنر و ادب و حتی زیبایی و زندگی خصوصی از جانب یک سازمان رسمی و دولتی و از هستی مادی و معنوی ساقط شدن همه افراد انسانی در برابر قدرت ربانی و ولایت مطلقه دستگاه حاکم و غالبی شدن همه کس و همه چیز در یک نظام و نصب شدن انسانها در یک سازمان و بالاخره ادغام فرعون و قارون و بلعم باعوراست در یک «رهبر» و جانشین رئیس-پرستی است به جای خداپرستی و محکومیت مطلق و ابدی و جبری انسانیت است به ماتریالیسم ماتریالیستی بخش-نامه شده دولتی... مخالفم (مجموعه آثار ۱، صفحه ۹۶-۹۷).

آقای گنجی! از شما می-پرسم، آیا این متن را ندیده-اید؟ اگر واقعاً ندیده-اید، اعتراض می-کنم که چرا پیش از تحقیق لازم قلم به دست می-گیرید و انسانی را در سطح جهانی به ناحق بدنام و سیاه می-کنید! و اگر دیده-اید و نادیده گرفته-اید که وای بر شما! چه توجیهی برای نادیده گرفتن آن دارید. به هر حال همین متن به تنهایی تمام مدعیات شما را مینی بر پروژه مبارزه شریعتی علیه دموکراسی و یوتوپیا لنینیستی شریعتی و تلمذ ایشان در برابر مارکس و لنین و استالین و شستشوی مغزی مردم و حاکمیت ایدئولوگ-ها و دیکتاتوری و... را بر آب می-افکند و نشان می-دهد شما تا چه حد محقق و با حسن نیت هستید!

و اما در پروژه شریعتی مسأله سیاست، مبارزه سیاسی، انقلاب و انقلابی-گری، دولت و... کمتر مطرح است و به هر حال تمامی این نوع مباحث در حاشیه قرار می-گیرند و نه در متن و لذا باید تمامی آنها در چهارچوب طرح کلان او و در پرتو محکمت افکار و آرای شریعتی تفسیر شوند. شریعتی روشنفکران مسلمان را پیامبران پس از خاتمیت می-دانست و برای آنان هدفی و نقشی جز تدوین ایدئولوژی زمانی-مکانی برای پیشگامان و بیدارگری مردم قائل نبود و هرگز اعتقادی به رهبری سیاسی و حزبی و حکومتی روشنفکران نداشت. شریعتی به رغم سیاسی بودن و مخالفت شدید با رژیم دیکتاتوری پهلوی، هرگز در پی سرنگونی و انقلاب سیاسی علیه آن رژیم در آن مقطع زمانی نبود و به ویژه اعتقادی به مبارزه مسلحانه

برای برانداختن رژیم و حتی مبارزه سیاسی پارلمانی در دهه چهل و پنجاه نداشت، آنچه در آثار شریعتی به وفور دیده می‌شود نفی ایدئولوژیک رژیم شاه و عیان کردن آثار دیکتاتوری رژیم در تمام عرصه‌ها و نوعی همدلی عاطفی و انسانی با مجاهدان چریک است که البته تردید نمی‌توان کرد که آموزه‌های فکری و انقلابی شریعتی در نهایت به سست کردن پایه‌های آن نظام کمک کرد و در انقلاب اسلامی بعد نقش آفرید. این سخن کجا و مدعای گنجی کجا که شریعتی را یک انقلابی تمام عیار می‌داند که فقط برای سرنگونی رژیم شاه می‌کوشید؟ آری او انقلابی تمام عیار بود اما، چنانکه خود او بارها گفته است، انقلاب او انقلاب فکری و تحول فرهنگی در مردم (= ناس) ۲ بر اساس مکتب و اندیشه اسلام و تشیع علوی بود. ایدئولوژی نیز، که سالهاست بر سر آن مناقشه می‌رود و آقای گنجی و هم فکرائش آن را به کلی وارونه و مخدوش می‌فهمند و حتی از آن چماقی ایدئولوژیک ساخته‌اند، به معنای بازفهمی و بازسازی اسلام بود در روزگار جدید و این به تعبیر شریعتی «پیکر سازی ایدئولوژیک اسلام» نیز برای آگاهی و رهایی مسلمانان طراحی شده بود از سلطه‌گری‌های مثلث زر و زور و تزویر. شریعتی در آثارش بارها درباره ایدئولوژی و معنا و مضمون آن سخن گفته و در اینجا فقط یک مورد را می‌آورم: «یکی از هم‌فکران از من پرسید: به نظر تو مهمترین رویداد و درخشانترین موقعیتی که ما در سالهای اخیر کسب کرده‌ایم چیست؟ گفتم: در یک کلمه: تبدیل اسلام از صورت یک «فرهنگ» به یک «ایدئولوژی» میان روشنفکران، و از سنتهای جزمی به «خودآگاهی مسئولیت‌زای انتخابی» در وجدان مردم. (مجموعه آثار ۱، صفحه ۲۰۹). این یعنی تحقق همان پروژه اصلاح دینی و انقلاب فکری. پروژه شریعتی درس یک و دو اسلام‌شناسی تهران است (طرح هندسی مکتب) که او آن را مهمترین کار خود می‌داند. نیز در همین زمینه آموزه مهم وی تحت عنوان «استخراج و تصفیه و تقلیل منابع فرهنگی» قابل طرح و اشاره است.»

دموکراسی

و اما می‌رسیم به بحث اصلی یعنی دموکراسی در اندیشه شریعتی که آقای گنجی معتقد است او تمام عمر خود را صرف مبارزه با آن کرده است.

نخست باید دانست که شریعتی هرگز در مقام طراحی یک فلسفه سیاسی و به طریق اولی معرفی شکلی خاص از حکومت از نظر دینی یا غیر دینی نبوده است، آنچه در آثار شریعتی در این حوزه دیده می‌شود سخنان پراکنده و گاه ناهماهنگ و در مواردی حتی گفتارهای متعارضی است که وی به مناسباتهای مختلف و در ارتباط با موضوعات ویژه اظهار کرده است. در این میان مبسوط‌ترین و پرمناقشه‌ترین آرای شریعتی در کتاب «امت و امامت» آمده که البته مهمترین آرای وی در این حوزه نیست. در این کتاب هم چنانکه در آغاز آن به صراحت گفته شده است، هدف از طرح این مبحث از یک سو تحلیل منطقی و معقول‌سازی اندیشه سیاسی شیعه مبنی بر تکیه بر اصل «وصایت» و تعیین سلسله امامان در دوازده تن است و از سوی دیگر سازگار کردن این اندیشه با عقیده سیاسی اهل سنت با تکیه بر اصل «شورا» است. شریعتی بر این باور است که هم وصایت درست است و هم شورا و این دو در طول یکدیگرند و نباید آن دو اصل را در برابر هم قرار داد اما در روزگار پس از درگذشت پیامبر شرایط برای حاکمیت شورا و تأسیس نظام دموکراتیک آماده نبود و می‌بایست دوره‌ای (یعنی همان دوران دویست و پنجاه ساله عصر امامت) با وصایت، که شریعتی از آن تحت عنوان «حکومت موقت انقلابی» یاد می‌کند، اداره شود تا مردم آگاه شوند و به استقلال فکر و رأی برسند و آنگاه از طریق انتخابات و سیستم دموکراسی خود را مدیریت کنند و لذا در پایان شریعتی اصل جاودانه و عام اسلامی را همان دموکراسی می‌داند و وصایت را به عنوان یک استثنا بر قاعده و به ضرورت می‌پذیرد. او به صراحت می‌گوید: «شورا، اجماع و بیعت یعنی دموکراسی، یک اصل اسلامی است و در قرآن بدان تصریح شده است» (مجموعه آثار ۲۶، صفحه ۶۳۱). از این رو شریعتی عنوان سخنرانی و بعد کتاب خود را «جامعه شناسی امت و امامت» نهاده است. البته وی به گفته خودش این ایده را از تحلیل جامعه شناسی انقلابهای معاصر و به ویژه از طرح «دموکراسی متعهد»، که در کنفرانس باندونگ به وسیله سران غیر متعهد-ها پس از جنگ جهانی دوم پیشنهاد شده بود برگرفته بود. در واقع شریعتی با ایده و طرح کاملاً جدید و مربوط به دنیای مدرن به تحلیل و تفسیر یک حادثه تاریخی کاملاً مذهبی کهن دست زده بود که صد البته چندان کامیاب نبوده است. این که نظریه شریعتی چه در باب «دموکراسی متعهد» و چه در باب امامت سنتی شیعی دارای ایراد و اشکال فراوان است تردید نیست و لذا بیش و پیش از مخالفان لیبرال کنونی شریعتی طرفداران و دوستداران شریعتی آن را مورد نقد قرار داده‌اند (نمونه اش کتاب «فلسفه سیاسی شریعتی» اثر بیژن عبدالکریمی که در سال ۱۳۷۰ منتشر شد و کتاب «بدفهمی یک توجیه ناموفق» اثر رضا علیجانی که در سالیان پیش پدید آمد و در سال ۱۳۸۵ انتشار یافت) و خود من یکی از نخستین کسانی بودم که در سال ۱۳۶۵ در حضور جمعی آن نظریه را نقد و رد کردم. اما آنچه گنجی (و البته کسانی دیگر از هم‌فکران ایشان) با کتاب و آرای شریعتی کرده است، یکسره چیزی دیگر است، ایشان بدون طرح درست و کامل اصل نظریه و بررسی جوانب آن، فقط با گزینش حساب شده جملاتی از کتاب و نظریه، به نتایجی رسیده است که کاملاً نادرست و محرف است. آقای گنجی مدعی است که شریعتی نظام وصایت و یا دموکراسی متعهد را به عنوان یک اصل اسلامی برای همیشه می‌داند و حاکمان آن نیز از صلاحیت ذاتی برخوردارند و کسی آنها را انتخاب نمی‌کند و آنها نیز از بالا توده‌ها را اداره می‌کنند و آنها را تا پایان تاریخ شستشوی مغزی می‌دهند و مخالفان را سرکوب می‌کنند و به هر حال دموکراسی برای همیشه مطرود و پلید و محکوم است. نمی‌دانم آقای گنجی این روایت را از کجای آثار شریعتی استخراج کرده است. این تفسیر کاملاً در تعارض با آرای شریعتی است چرا که وی، چنانکه بدان تصریح کرده و نقل کردم، اصل عام اسلامی را همان دموکراسی می‌داند و وصایت را از باب اضطرار و برای دورانی

معین مفید می‌داند، و برای دوران غیبت و آن هم در شرایط انقلابی پس از پیروزی هر انقلابی، نیز همین قاعده را تحت عنوان «حکومت موقت انقلابی» لازم می‌شمارد. قابل ذکر است که حتی وی وصایت پیامبر را به نوعی وکالت وی از سوی امت تفسیر می‌کند که ناچار است در آن مقطع کسی را به جای خود به طور موقت بگمارد. به این جمله ایشان توجه کنید که از زبان پیامبر است: "... انتخاب علی قانوناً با شمامست، حق شمامست، اما... این حق را از جانب شما اجرا می‌کنم و به نمایندگی شما" (مجموعه آثار ۳۵، بخش اول، صفحه ۱۶۹).

بنابراین اگر شریعتی در آن کتاب و یا هر جای دیگر از حق و صلاحیت ذاتی رهبر انقلاب و یا ضرورت تعلیق دموکراسی تا مدتی سخن می‌گوید قاعده نیست. استثناست و لذا نمی‌توان از اطلاق بعضی از جملات که به طور عام گفته شده‌اند قاعده استنباط کرد و آن جملات در پرتو مدعیات اصلی و در چهارچوب تحلیل کلان موضوع بحث معنا پیدا می‌کند. اصلاً این مدعا که شریعتی دموکراسی را به عنوان یک اصل اسلامی قبول دارد، محتاج استدلال نیست، چرا که عنوان «حکومت موقت انقلابی» در «طرح هندسی مکتب» (مجموعه آثار ۱۶، صفحه ۱۶-۱۷) با عنوان «دموکراسی متعهد» برای مرحله گذار انقلابی، به روشنی نظر شریعتی را مبنی بر اعتقاد به دموکراسی نشان می‌دهد. از تمام آنها روشن‌تر مضمون آشکار همان «دموکراسی رأیها و دموکراسی رأیها» است. همین تعبیر روشن می‌کند که دموکراسی اصل بنیادین است و باید به آن رسید اما باید نظام انتخابات و دموکراسی با آرای مردمان آگاه و آزاد و در شرایط مناسب شکل بگیرد و قوام بیابد. شریعتی در مجموعه آثار ۳۵ (بخش دوم، صفحه ۶۸۳) می‌گوید: "دموکراسی یک کالای صادراتی نیست، درجه‌ای متعالی است که باید جامعه‌ای بدان نائل آید". آیا سخنی از این آشکارتر و استوارتر در باور به دموکراسی می‌توان گفت؟ شریعتی در جای دیگر در «امت و امامت» (مجموعه آثار ۲۶، صفحه ۵۹۹) توضیح روشن‌تری در باره تطبیق اسلام و دموکراسی دارد. او می‌گوید: "حکومت دموکراسی در شکل‌های مختلف خودش که در دنیا الان وجود دارد، حکومت ایده‌آل همه روشنفکران از آغاز قرن هجدهم بود که قرن آزادی فکر و ستایش و پرستش آزادی‌های فردی است و عصر آزادی افراد انسانی (لیبرالیسم) همراه با اصالت بشر (اومانیزم) و اعتقاد به اصالت حقوق فردی (اعلامیه جهانی حقوق بشر). این طرز حکومت که دموکراسی است و بر پایه اکثریت آرای مردم و تلقی مردم به عنوان منشأ قدرت سیاسی دولت، با اصل «اجماع امت» یا اجماع اهل مدینه یا اهل حل و عقد، که مبنای تعیین خلافت معرفی می‌شود یکی است. و اجماع مردم، چه مردم مدینه را بگیریم و مهاجرین و انصار و به تعبیر خودشان اهل حل و عقد را، و چه اجماع همه مردم را، به هر حال اصل بر شورا و اجماع و بیعت است که یعنی همان دموکراسی، و بیعت همان دادن رأی است و اجماع یعنی جمع شدن و اتحاد و اتفاق آراء، و اختلافی در این موارد که هست بر سر نوع تلقی از دموکراسی و انواع آن است" تمام سخن شریعتی در باب چند و چون تحقق دموکراسی و استوار شدن بر اندیشه و انتخابات آزاد مردم است و جلوگیری از بدفهمی یا سوءاستفاده ارباب قدرت از آن.

افزون بر دموکراسی، که شکل سیاسی و نهادی آزادی است اصل اساسی آزادی و ضرورت جدایی ناپذیر آن در انسان‌شناسی (یا همان اومانیزم اسلامی) شریعتی چنان آشکار و چندان مکرر است که نمی‌توان آنرا نادیده گرفت یا تحریف کرد. او در انسان‌شناسی قرآنی اش اساساً آدمی را با «عصیان» در برابر خدا تعریف می‌کند و او انسان واقعی را دارای اراده، انتخاب و خلاقیت می‌داند که هیچ‌کس و به هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند و حق ندارد این ویژگی‌های بنیادین را از او بگیرد. نمی‌توان سخنان بسیار شریعتی را در دفاع از آزادی انسان و انسان آزاد آورد اما به عنوان نمونه یک پاراگراف از گفتارهای مشهور او را، که ارتباطی با دموکراسی هم دارد، نقل می‌کنم. وی در مقام دیدگاه اسلامی‌اش از آزادی و دموکراسی و مقایسه آن با نظام‌های فکری سیاسی معاصر چنین می‌گوید:

"لیبرالیسم سرمایه‌داری (نمونه‌های بارزش دموکراسی‌های غربی که در آزادی فکر و کار و اقتصاد فردی استوار است) می‌گوید: برادر! حرفت را خودت بزنی، نانت را من می‌خورم."

مارکسیسم برعکس می‌گوید: رفیق! نانت را خودت بخور، حرفت را من می‌زنم.

فاشیسم می‌گوید: نانت را من می‌خورم، حرفت را هم من می‌زنم، تو فقط برای من کف بزنی!

اما: نانت را خودت بخور، حرفت را خودت بزنی، من برای اینم تا این هر دو حق برای تو باشد. من آنچه را حق می‌دانم بر تو تحمیل نمی‌کنم. من خود را نمونه می‌سازم تا بتوانی سرمشق گیری (فرق حکومت و امامت). آیا به راستی علی اینچنین سخن نمی‌گوید؟ فلسفه زمامداری اش را می‌گوید، و آزادی فردی‌اش را: "لا تکن عبد غیرک جعلک الله حراً" (مجموعه آثار ۳۵، بخش اول، صفحه ۲۲۸).

صاحب چنین اندیشه‌ای چگونه می‌تواند با آزادی فردی و سیاسی و آرمان دموکراسی مخالف باشد و از شستشوی مغزی مردم برای همیشه دفاع کند و پیرو لنین و استالین و مانو باشد و حتی به سرکوبی‌های عصر استالین و یا به فجایع انقلاب فرهنگی چین قانع نباشد و فراتر از آن را طلب کند؟ نه، آقای گنجی! شریعتی پیرو اسلام و علی است و نه لنین و استالین و معتقد به سرکوبی مردم و مخالفان و منتقدان! شما برای اثبات لیبرال بودن مطهری و مستبد بودن شریعتی یک جمله از مطهری نقل کرده‌اید، اگر از استفاده تأیید آمیز از کلمه لیبرالیسم راضی می‌شوید و موجب می‌شود شریعتی را به لیبرال بودن مفتخر کنید، خدمت شما عرض می‌کنم که از قضا شریعتی در مجموعه آثار ۲۲ (صفحه ۲۰۸) از «لیبرالیسم اسلام» سخن می‌گوید و دلایل لیبرال بودن اسلام را هم به تفصیل می‌آورد.

و اما نسبت نظریات شریعتی با حکومت مذهبی و ولایت فقیه. واقعیت این است که به گواهی آثار مکتوب و افکار مشهور شریعتی، وی هرگز اعتقادی به هیچ گونه حکومت مذهبی به ویژه با زعامت سیاسی فقیه و روحانی نداشته است. در این مورد مستندات فراوانی وجود دارد ولی به عنوان نمونه به یکی از روشن‌ترین و شناخته شده ترین سخن شریعتی استناد می‌کند. در مجموعه آثار ۲۲ (صفحات ۲۰۴ - ۲۰۸) گفتگویی جالب بین شریعتی و تواین بی (در سفرش به مشهد) آمده است که در باب دین و حکومت و به طور خاص حکومت اسلامی با زعامت عالمان دین و دموکراسی و آزادی و لیبرالیسم است. به دلیل طولانی بودن آن فقط قسمتی از آن نقل می‌شود: "... وقتی من می‌گویم حکومت اسلامی، مقصودم شخص محمد و دوسه تن از جانشینان اولیه اش است که تا حدی از او پیروی می‌کردند... اول باید ببینیم حکومت مذهبی چیست؟ حکومت مذهبی رژیمی است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی (روحانی) مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می‌کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون. آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استناد است، زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می‌داند و در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند. یک زعیم روحانی خود را به خودی خود زعیم می‌داند، به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم، بنابراین یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می‌داند، بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و در هیچ گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی‌دهد بلکه رضای خدا را در آن می‌بیند، گذشته از آن برای مخالف، برای پیروان مذاهب دیگر حق حیات نیز قائل نیست. آنها را مغضوب خدا، گمراه، نجس و دشمن راه دین و حق می‌شمارد و هر گونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می‌کند. خلاصه حکومت مذهبی همان است که در قرون وسطی کشیشان داشتند. اما در اسلام چنین بحثی اصولاً مطرح نیست زیرا عمال حکومت مذهبی در جامعه اسلامی وجود ندارد. سازمانی به نام روحانیت (clergy) نیست... این است آن بعد ایندیویدالیسم و لیبرالیسم انفرادی اسلام که آمریکا افتخار خود را در انتصاب دروغین خود بدان مکتب می‌داند و این است مبنای دموکراسی انسانی که آزادی فرد در برابر قدرت و مرکزیت جامعه تأمین می‌شود".

آقای گنجی! این سخنان از کیست؟ نئین و استالین و دیکتاتورهای چنین گفته‌اند؟ آیا گوینده این سخن است که مانیفیست نظام ولایت فقیه و جمهوری اسلامی را نوشته است؟ آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی با تکیه بر این اندیشه شریعتی تدوین شده است؟ اگر بنا باشد ما از مانیفیست شریعتی سخن بگوییم، قطعاً مانیفیست سیاسی و مذهبی وی همین است که گفته شد. سخنان شریعتی را مقایسه کنید با این مدعای گنجی که می‌گوید: "شریعتی به روشنی تمام حکومت (زاماداری سیاسی) در عصر غیبت را نیابت از امام زمان تلقی می‌کرد". و ببینید تحریف و جعل آشکار را. آری شریعتی در چند مورد (از جمله در تشیع علوی و تشیع صفوی و نیز در شیعه یک حزب تمام) مرجعیت دینی را در عصر غیبت و در مرحله نهضت نوعی رهبری برای سازماندهی توده مردم می‌داند و روشن است که این امر، درست یا نادرست، ربطی به مسئله حکومت و تشکیل دولت ندارد و انگهی شریعتی به صراحت، چنانکه گفته شد، بین امامت و حکومت فرق می‌گذارد. آیا آقای گنجی این اندازه جاهل است یا تجاهل می‌کند؟

البته این سخن درست است که مسوولان جمهوری اسلامی در دوران انقلاب و پس از آن از برخی از آموزه‌های مبهم و یا چند پهلوی شریعتی با هنرمندی تمام استفاده کرده و می‌کنند اما در این میان جرم شریعتی چیست و چرا اوست که چنین مورد اتهام واقع می‌شود و با جعل و تحریف آشکار تمام مصائب پس از انقلاب به حساب شریعتی نوشته می‌شود؟ مگر در انقلاب از تلاشها و یا برخی افکار دیگران (حتی بازرگان و هم‌فکران او که شما ظاهراً آنها را لیبرال می‌دانید) بهره‌برداری نشد؟ اگر شریعتی و افکار او چنین نقشی در تأسیس جمهوری اسلامی داشت و جمهوری اسلامی تا این حد وامدار شریعتی بود، نمی‌بایست بعد از انقلاب تا این اندازه شریعتی و آثار او مورد بی‌مهری قرار می‌گرفت و حتی از کتابخانه‌های عمومی جمع‌آوری می‌شد و فرزندان او نمی‌باید مجبور می‌شدند در خارج از کشور سالیانی دراز به حالت تبعید زندگی کنند. افزون بر آن، اگر مکتب فکری شریعتی و یوتوپیا و لنینیستی و استالینیستی و ولایت فقیه بود، می‌بایست پیروان آگاه و وفادار و شناخته شده شریعتی از رهبران و حداقل از همکاران نظام پس از انقلاب باشند، و حال آنکه نخستین منتقدان و مخالفان حاکمیت شمار زیادی از پیروان فکری شریعتی بودند و در این راه آزار و رنج فراوان دیدند و می‌بینند. بی‌گمان در این رویکرد انتقادی یکی از منابع الهام آنان آموزه‌های شریعتی بود. از جمله آنها آموزه‌های وی چون آزادی‌خواهی و دموکراسی طلبی و عدالت‌جویی پیروان وفادارش را به مقاومت در برابر هر نوع استبداد و ستم و تبعیض دعوت می‌کرد. شما ادعا می‌کنید در آغاز از پیروان شریعتی بودید و او «دکتر» شما هم بود، اگر چنین روایتی را قبول کنم، یقین دارم که شما یا آگاهی لازم از افکار شریعتی نداشتید (چنانکه هم‌اکنون نیز ندارید) و یا نسبت به راه و رسم شریعتی وفادار نبودید و گرنه چگونه ممکن بود که شما سالیانی دراز یار و هم‌کار رژیمی باشید که امروز آن را به کلی نفی می‌کنید. حتی اکنون به آنجا رسیده‌اید که اساس انقلاب مردمی و ضد دیکتاتوری پنجاه و هفت را نظراً و عملاً محکوم می‌کنید که صد البته در نهایت نتیجه‌ای جز تأیید آن روی سکه یعنی رژیم فاسد و مستبد پهلوی نیست. ۴

من، که یکی از علاقه‌مندان وفادار شریعتی بودم، از روزی که با واقعیت‌ها آشنا شدم و امیدم به اصلاح را از دست دادم (سالهای ۶۰-۶۱) راه خود را جدا کردم و از آن پس در حد تشخیص و توانم رویکرد انتقادی-ام را ادامه دادم و می‌دهم. تبار شناسی شما نشان می‌دهد که شما در گذشته در طیف پیروان فکری_سیاسی روحانیانی چون، مطهری، بهشتی و...

بودید و ارتباط ویژه‌ای با شریعتی و راه و رسم او نداشتید. اکنون که به هر دلیل به تبار-شناسی گفتمان انقلاب دست زده-اید دوستانه توصیه می-کنم که صادقانه به گذشته خود بازگردید و آن را به طور شفاف مورد ارزیابی و نقد و داوری قرار دهید و بیهوده برای تیرنه خود و توجیه حوادث سیاه دهه شصت نکوشید. شما اگر چنین قصدي هم نداشته باشید (که امیدوارم چنین قصدي نباشد)، گفتار و رفتار چند سال اخیر شما و به ویژه وارونه-نمایی برخی از تحولات فکری-سیاسی انقلاب و پس از آن چنین تصویری پدید می-آورد. در نهایت حتی اگر بناست نقش و سهم اشخاص و یا جریانهای پیش از انقلاب در انحرافات و حوادث پس از انقلاب معین شود، عدالت اقتضا می-کند که این سهم عادلانه و منصفانه داده شود.

به هر حال تردید نیست که شریعتی به هیچ نوع حکومت استبدادی (مذهبی و یا غیر مذهبی) باور نداشت و با هر نوع استبداد مخالف بود و از آرمان دموکراسی دفاع می-کرد و اتفاقاً، بر خلاف دعوی آقای گنجی، تمام عمر خود را در مبارزه علیه استبداد و تحقق دموکراسی مردمی و همراه با آزادی و عرفان گذراند. این از محکومات پروژه شریعتی است. اما اگر در جاهایی به مناسبتی سخنی گفته که با این محکومات در باب آزادی و دموکراسی و اندیویدالیسم و لیبرالیسم انفرادی اسلام متفاوت و یا ناسازگار است، منطقاً باید گفت که آن سخنان یا شرح-ها و یا قید-ها و یا استثنا-هایی بر قاعده است که در این صورت فلسفه خاص دارد و نافی اصل نیست و یا گوینده غافلانه دچار تناقض شده است که در این حال باید اصل را گرفت و فرع را وانهاد. مثلاً استفاده از واژه شستشوی مغزی در امت و امامت، نقل قول است و اشارتی است به مدعات رهبران چین و شوروی و هرگز نمی-تواند با آرای مسلم و قاطع شریعتی سازگار باشد. یا برخی سخنان تند شریعتی علیه دموکراسی، جملگی در ارتباط با انقلاب و شرایط انقلابی و در واقع برای اثبات ترجیح دموکراسی متعهد مبتنی بر رهبری انقلابی بر دموکراسی آزاد پارلمانی و سیستم انتخاباتی درمقاطع استثنایی انقلاب است و هرگز به معنای نفی سیستم دموکراتیک به عنوان یک اصل عام و همیشگی نیست، این را من نمی-گویم خود شریعتی بارها بدان تصریح کرده است. اتفاقاً این بخش از مدعای شریعتی درست است چرا که در مقطع پیروزی هر انقلابی تا مدتی عملاً ممکن نیست تمام امور از طریق مراجعه به آرای مستقیم مردم حل و فصل شود. انقلاب ایران، که ما خود شاهد آن بودیم، به خوبی این مدعا را ثابت می-کند. فی-المثل در مرحله گذار انقلابی چگونه می-توان با آرای مستقیم مردم « شورای انقلاب » و یا « دولت موقت » بنیاد نهاد و یا انتخابات پارلمانی برای قانونگذاری برگزار کرد بنابراین، به رغم مدعای گنجی، رهبری انقلابی بدیل دموکراسی نیست، بلکه بدیل هرج و مرج و یا مراجعه مستقیم به آرای مردم در مرحله گذار انقلابی است. به هر حال شریعتی در مقام نفی هر گونه سلطه گاهی تا آنجا پیش می-رود که به آناشسیسم نزدیک می-شود و از این منظر حتی پدیده-ای چون هیپیسم را می-ستاید. وقتی که وی در آن سخن مشهورش می-گوید غرب، انسان قلابی، می-پرورد و شرق (= کمونیسم)، « انسان قالبی » به روشنی نظر و تحلیل او در باب لیبرال-دموکراسی حاکم غربی و حاکمیت سیاه استالینیستی بلوک شرق آشکار می-شود. اگر مجال بود و تمامی نقل قولهای مطرح شده از شریعتی در مقاله گنجی مورد واری قرار می-گرفت، روشن می-شد که آن کلمات در چه مقامی و به چه قصدي اظهار شده است اما دریغ نویسنده محترم (و نمی-دانم چرا) با گزینش جملاتی خاص و کنار هم گذاشتن آنها و افزودن تحلیلهای و افکار شخصی خود بر آنها، به نتایجی رسیده است که به راستی شهامت و بی-پروایی و توان ویژه می-طلبد. شگفت اینکه در تحلیلهای گنجی گاه حتی حسنات افکار شریعتی تبدیل به سینات شده است. می-گویند کسی گفته است که کتابی را به من بدهید، من به استناد آن کتاب حکم اعدام نویسنده را صادر می-کنم. تا کنون این مدعا را گزاف و مبالغه می-دانستم، اما حال می-بینم دوستم آقای گنجی با زبان و بیان جدلی خود و با هنرمندی تمام این کار نشدنی را به خوبی کرده است.

یک نکته مهم دیگر مانده است که لازم است به آن اشاره شود و آن مدعای نفی کامل دموکراسی غربی و حقوق بشر و به طور کلی دستاوردهای مدرنیته است. اکنون حتی مجال اشارتی وافی به مقصود در اینجا نیست اما به کوتاهی می-گویم که در این مورد نیز آقای گنجی رنج بیهوده برده است تا ثابت کند که شریعتی مخالف مطلق غرب و دشمن دموکراسی است. آرای شریعتی و تحلیلهای و سخنان بسیار او آشکار می-کند که وی از زوایای مختلف، گاه به مبانی فلسفی و انسان شناختی مدرنیته و برخی از دستاوردهای آن (از جمله دموکراسی و آزادی و حقوق بشر) و گاه به نتایج و کاستی-های زندگی مدرن نقدهای جدی دارد اما هرگز اصل آنها را نفی نمی-کند که حتی مورد تأیید نیز قرار می-دهد. او در غرب مدرن ارزشهای بسیار والا و انسانی و حتی دینی می-بیند و از این رو می-گوید مسلمانان نیز باید از غربیان بیاموزند و حتی نزد غربیان شاگردی کنند. در عین حال او همواره هشدار می-دهد که از یک سو کاستی-ها نیز دیده شوند و از سوی دیگر مسلمانان نباید مجذوب و مفتون مفاهیمی چون آزادی و دموکراسی و عقل-گرایی و لیبرالیسم شوند.

شاید مهمترین ایراد شریعتی به دموکراسی حاکم غربی ابزار شدن این ارزش در دست سرمایه-داری و امپریالیزم است که مردم و منافع واقعی توده-های فرودست را نادیده می-گیرد. از میان سخنان فراوان شریعتی به نقل یک پاراگراف پسندیده می-کنم: "اما، این آزادی، کم-کم، ضعف-های خود را نشان داد. پیشرفت... آری، اما به کدام سو؟ ثروت... آری، اما به سود کدام طبقه؟ علم... آری، اما در خدمت چي؟ تکنولوژی... آری، اما در دست کي؟ آزادی!... عملاً تنها کسانی از این حق عام بهره می-گیرند که توانایی و تمکن کار را بیشتر دارند..." (مجموعه آثار ۱، صفحه ۱۱۴) ممکن است این انتقاد-ها وارد نباشد و یا شما آن را قبول نداشته باشید اما هر چه باشد این ایراد-ها نه تنها نفی ارزشهایی چون علم و تکنولوژی و آزادی و دموکراسی و حقوق بشر نیست بلکه مؤید آنهاست و این تفکیک بین آن اصول و چگونگی استفاده از آنها این مدعا

را به روشنی اثبات می‌کند. جالب است که، بر خلاف گفته گنجی، در نهایت شریعتی همین غرب سرمایه‌داری و همان آزادی و حقوق بشر و دموکراسی موجود غربی را بر شوروی (آن روز) و بلوک لنینیستی و استالینیستی و مانوئیستی ترجیح می‌دهد. بنگرید: "... چنانچه امروز می‌بینیم سرمایه‌داری شرفش بیشتر از سوسیالیسم است: آنجا گاهی ندای انسانی به گوش می‌رسد. [ولی] آنجا که اصلاً حقیقتان است، انگار دیگر بشر نیست، آدم وحشت می‌کند! اگر در جایی یک فاجعه انسانی به وجود بیاید بالاخره از همان فرانسه پلید هم صد تا صدا و ندا و... بیرون می‌آید... خود کمونیست‌ها که از رژیم‌هایشان در می‌روند به اروپا می‌روند. از سولژنیستین پرسیدند چرا به آمریکا می‌روی؟ می‌گوید برای اینکه آنجا می‌توانم به آمریکا فحش بدهم، ولی در کشور خودم - روسیه - نمی‌توانم، برای اینکه اگر در همان موقع با نیکسون لاس می‌زنند، تمام روزنامه‌ها از او ستایش می‌کنند." (مجموعه آثار ۲۳، صفحات ۳۴۸-۳۵۰). از این رو این مدعی حضرت گنجی که شریعتی «غربیان را یکسره محکوم می‌کرد» یکسره خلاف است و همین چند جمله نقل شده جعلیات گنجی را آشکار می‌کند. البته در این مورد نیز شریعتی محکماتی دارد و متشابهاتی و منطقاً باید همه را در کنار هم نهاد و در نهایت داوری کرد. چرا آقای گنجی چند جمله تقطیع شده را کنار هم چیده و ده‌ها مورد دیگر را، که نافی مدعی ایشان است، نادیده گرفته است؟ به هر حال ممکن است که شریعتی واقعاً دچار تناقض‌گویی شده باشد، در این صورت محقق و منتقد باید با لحاظ کردن تمام مطالب به تناقضات اشاره کند و بگذرد و او حق ندارد کلمات بریده‌ای را گزینش کند و به سود و یا به زیان شخصیت مورد تحقیق حکم کند.

نکته مهم دیگر این است که ممکن است منتقدی با صاحب‌نظر دیگر اختلاف داشته باشد، در این صورت، منتقد آرای خود را حق و معیار قرار دهد و طرف مقابل را یکسره محکوم کند و به گونه‌ای جلوه دهد که گویا او بر صراط حق است و فرشته و دیگری بر باطل است و شیطان. او می‌تواند با طرح درست و همه جانبه آرای خود و مخالفش، از افکارش دفاع کند. مشکل شیوه جدلی آقای گنجی این است که افکار امروز خود را معیار حق و باطل دانسته و شریعتی را با آن معیار سنجیده و با تمسک به برخی گفته‌های گزینش شده و در واقع تحریف شده شریعتی او را یکسره محکوم کرده است و فی‌المثل خود را آزادیخواه شمرده و طرف مقابل را مستبد و دشمن دموکراسی معرفی کرده است. در حالیکه ایشان می‌توانست افکار شریعتی را با استدلال و با استناد به تمام آرای او نقد و رد کند و ضعف‌های استدلالی اندیشه‌های او را نشان دهد. سخنان شعاری و بی‌بنیاد به استناد چند جمله گزینش شده نه در شأن یک محقق است و نه در شأن یک آزادیخواه و دموکرات و لیبرال.

چاره‌ای ندارم که کمی با بی‌پروایی مشابه دوستم گنجی بگویم که دریغ زیان و ادبیات و شیوه مقابله ایشان با شریعتی (و حتی گاه با دیگران) شبیه ادبیات و روش پرونده‌سازی کیهان است. ظاهراً گنجی همان خط امامی سابق است اما از نوع لیبرال‌ش، «یک لیبرال بنیادگرا»، بنیادگرایی انواعی دارد: مذهبی، سکولار، لیبرال و... اگر ایشان دلخور نمی‌شوند، صمیمانه می‌گویم مقاله ایشان و اتهام زنی او در این مقاله، مرا به یاد سید حمید روحانی انداخت که در کتابش (تحلیلی از نهضت امام خمینی، جلد سوم) با گزینش و تقطیع بازجویی‌ها و اسناد ساواک شریعتی، مدعی شد که شریعتی همکار ساواک بوده است نیز همین روحانی در همان کتاب به دلیل استفاده فتحعلی‌آخوندزاده از اصطلاح «پروتستانتیسم اسلامی» و نیز طرح شریعتی تحت همین عنوان، شریعتی را فراماسون و غریزده و مأمور تخریب اسلام شمرده است. ۷

اما باید انصاف داد که زشتی اتهام ساواکی بودن شریعتی بسیار کمتر از اتهام لنینیست و استالینیست و دشمن آزادی و دموکراسی بودن اوست. در این میان کاملاً به دکتر احسان شریعتی حق می‌دهم که بگوید: "می‌گویند شریعتی با آزادی و دموکراسی مخالف بود، ما هر اتهامی به شریعتی را می‌بخشیم اما این یکی را نه". روشن است که مشکل اصلی گنجی اختلاف نظر-های بنیادی ایشان با شریعتی درباره دین، ایدئولوژی، غرب، مدرنیته، انقلاب، آزادی، دموکراسی و... است. بهتر بود ایشان اختلافات را مطرح می‌کردند نه اینکه در مقام مدعی‌العموم کیفرخواست سیاه و یک سویه و بی‌دلیلی (شبیه کیفرخواست متهمان کنفرانس برلین) علیه کسی که نیست تا از خود دفاع کند بنویسد و تنها به قاضی برود و راضی برگردد. در شگفتم که چرا گنجی در نقد و بررسی آرای متفکری در باب مباحث پر مناقشه‌ای چون آزادی و دموکراسی و غرب و مدرنیته و انقلاب و... چنین بی‌احتیاط گام برمی‌دارد و احکام جزمی صادر می‌کند، به گونه‌ای که گویا تنها تفسیر همان است که ایشان می‌گوید و یا اولترالیبرال‌های اروپایی تبلیغ می‌کنند. برخی از متفکرانی که آقای گنجی در سال گذشته در اروپا و آمریکا با آنان دیدار کرد و با افتخار از آن یاد می‌شد، در شمار منتقدان جدی غرب و مدرنیته و دموکراسی لیبرالی و سرمایه‌داری متجاوز هستند. کسی که به نظریه «مرگ مؤلف» معتقد است و از قرآنت‌های هرمونتیکی متن سخن می‌گوید، چگونه یک فهم را حق می‌شمارد و فهم‌های دیگر را نامعتبر می‌داند و حتی قاطعانه محکوم می‌کند؟ متأسفانه ایشان این روش جزمی و سنت‌گرایانه خود را در مورد اسلام نیز به کار می‌گیرد و در مانیفیست اول خود با کنار هم چیدن چند آیه قرآن و یا روایت و یا فتوای فلان فقیه در رساله‌اش به تبیین اسلام و دموکراسی فتوا می‌دهد. اگر ایشان از گذشته‌اش به کلی گسسته و انقلاب را مطلقاً مردود می‌شمارد و با دل‌بستگی کامل به لیبرالیسم افراطی در اندیشه پختن «خورشت قرمه‌سبزی لیبرالیسم» است، چرا باید دگر اندیشان خود را که هنوز خیلی ضد انقلاب نشده و یا به قدر کافی لیبرال نیستند و به لیبرالیسم افراطی انتقاد می‌کنند، به دشمنی با آزادی و دموکراسی متهم می‌کند؟ این شیوه هر چه باشد، قطعاً لیبرالیستی نیست.

سخن دیگر اینست که بر خلاف گفته آقای گنجی که به دو قرانت دموکراتیک و ضد دموکراتیک از شریعتی باور دارد، به گمان من، اگر تمام آرا و گفته‌های شریعتی در باب انسان، آزادی، دموکراسی، عدالت و... را در یک منظومه قرار دهیم و متشابهات را در پرتو محکمت تحلیل و تفسیرکنیم، فقط یک قرانت از شریعتی ممکن است و آن قرانت دموکراتیک آثار اوست. گفتارهای حاشیه‌ای یا شرح و بسط است و یا استثنا-های با دلیل و یا تناقض که طبعاً باید این گزاره-ها را به حساب غفلت یا اشتباه و لغزش گذاشت. این نوع تناقضات کم و بیش در آثار و افکار هر متفکری وجود دارد. آخرین کلام اینست که آقای گنجی فرمودند که شیفتگان شریعتی در مقابل نقد وی "از خود ناشکیبایی بسیاری نشان می‌دهند". شگفتا! دوست عزیز! بار دیگر مقاله-اتان را بخوانید، شما نام آن را می‌گذارید نقد محترمانه و علمی و بی-طرفانه؟ اتفاقاً به شهادت آثار مکتوب، جدی-ترین و جامع-ترین نقدها را دوستان شریعتی و پیروان سنت فکری او انجام داده‌اند، چه کسی با نقد درست مخالف است؟ اگر بنده برمی-آشوبم و به شما، به رغم دوستی و علاقه فی-مابین، حتی تندی می-کنم، برای این است که در سخنان شما تنها چیزی که دیده نمی-شود نقد علمی و بی-طرفانه است و حتی جعل و بهتان نیز کم نیست. فکر می-کنم در همین مکتوب نشان داده-ام که شما ادب نقد را رعایت نمی-کنید و حتی یک کلمه از آرای دیگر شریعتی در باب حکومت، آزادی و دموکراسی را نمی-آورید و این به چه معناست و برای چیست؟ آیا باور کردنی است که شما آنها را نخوانده-اید؟ جالب است که حتی وقتی در پاسخ شما استدلال می-شود و موارد نقض مدعیات نادرست شما ارائه می-گردد، عکس-العمل نشان نمی-دهید و نشنیده می-گیرید و شگفت اینکه بار دیگر همان سخنان را تکرار می-کنید. سال گذشته در کانون توحید لندن به اشاره حرفتان را مستند نقد ورد کردم و بعد آن را در برخی سایت-ها و در روزنامه شرق منتشر کردم و شما باید آن را دیده باشید اما باز می-بینم با تکرار شدید-تر همان جعلیات به تخریب شریعتی ادامه داده-اید. این تحریف و تخریب است و نه نقد. ۸. متهم کردن شریعتی و یا هر کس دیگر در فضای فکری-سیاسی موجود به استالینبسم یک دشنام سیاسی است و نه نقد.

اصلاً روشن نیست که چرا شما در این اوضاع و احوال، که محور مشترک تمامی نیروهای مترقی و ملی آزادی و دموکراسی و عدالت و حقوق بشر است و به اعتراف شما تمام دوستان شریعتی نیز در صف اول این جنبش انسانی و ملی قرار دارند، عزم خود را بر نفي و طرد یکی از نمادهای بزرگ آزادی-خواهی و عدالت طلبی میهن ما جزم کرده-اید و به انتشار این مکتوب طویل و بی-بنیاد اقدام نموده-اید؟ لحظه-ای بیاندیشید، آیا این کار شما به دموکراسی-خواهی ملت ایران می-کند؟ نکند که اقبال روزافزون مردم ایران به ویژه جوانان و فرهیختگان کشور از شریعتی و مکتب او، که آخرین نمود آن را در سمینار سه روزه خرداد امسال در حسینیه ارشاد دیدیم، شما را نگران کرده است؟ چنانکه دیدیم در داخل نیز شخصیت‌های محترمی که آشکارا ضد شریعتی و به طور کلی ضد چپ هستند، عکس-العمل نشان دادند و خشم و نگرانی خود را در جراید به نمایش گذاشتند.

این را نیز بگویم که من در این مکتوب نه قصد دفاع از آرای شریعتی را داشتم و نه در مقام نقد و یا نفي تمام سخنان آقای گنجی بودم، هدفم فقط یک چیز بود و آن نشان دادن بی-توجهی ایشان به ادب نقد و انتخاب گزینشی پاره-ای از گفته-های شریعتی و سانسور کردن محکمت افکار وی و در نهایت اثبات این مدعا که شریعتی معرفی شده در مکتوب گنجی جعلی است و درست در تعارض با شریعتی واقعی است که در زندگی و آثار مکتوبش و حتی در زندگی روزمره مردم حضور دارد، خواستم بگویم دوست من! سرچشمه را نمی-توان آلود.

زیرنویشت

۱- در این مورد مطالعه کتاب مهم «مسلمانی در جستجوی ناکجاآباد» اثر دکتر علی رهنما بسیار مفید تواند بود.

۲- آقای گنجی می-گوید: «اسلام انقلابی و ایدئولوژیک و حقیقی او، اسلام توده-های درس نخوانده بود، نه اسلام متخصصان، فیلسوفان، فقیهان، متکلمان، عالمان و منتقین». طبق معمول در این مورد نیز خلط مفاهیم و تحریف معنوی صورت گرفته است. اولاً شریعتی به استناد گفتارهای متعددش ناس و مردم را مخاطب اصلی روشنفکران و خود می-دانست و آن‌ها را موتور حرکت تحولات اجتماعی می-شمرد و این مسأله به معنای اعتبار دادن به فهم عامیانه توده-ها از اسلام و یا هر چیز دیگر نیست، اگر چنین بود آگاهی توده-ها چه معنا داشت که آنهمه مورد تأکید او بود؟ ثانیاً شریعتی این نخبگان و روشنفکران را هادی و پیامبران پس از خاتمیت می-دانست، نه توده-ها را و به اسلام آگاهانه و انتخابی و استدلالی و عقلی آنان بها می-داد نه اسلام فیلسوفان و متخصصان و نیز اسلام توده-های ناآگاه. ثالثاً وقتی قرار است اصلاح دینی بشود و اسلام از صورت تکراری و ارتجاعی به صورت یک دین رهایی-بخش درآید و منابع فرهنگی اسلام مورد بازسازی قرار گیرد، این روشنفکران و عالمانند که توان چنین کاری را دارند و نه توده‌ها. راستی چون غرض آمد، هنر پوشیده ماند.

۳- قابل ذکر است که آقای گنجی در مقاله-اش همین قسمت را آورده ولی جمله آخر را یعنی «... در میان روشنفکران و...» حذف کرده است. آیا تصادفی است؟ به هر حال همین جمله اخیر کاملاً استنباط گنجی از ایدئولوژی و تفسیر ایدئولوژیک از اسلام را بی-اعتبار می-سازد.

۴- و قابل تأمل اینکه آقای گنجی خود هنوز هم یک انقلابی است چرا که وقتی آشکارا سخن از تغییر رژیم می-کند و در هیبت یک رهبر سیاسی شعار «خامنه-ای باید برود» سر می-دهد، چیزی جز انقلابی-گری سیاسی نیست. شیوه «نافرمانی مدنی» و اینکه «ما خشونت نمی-کنیم» نیز مشکلی را حل نمی-کند. چرا که در عمل نافرمانی مدنی مطلوب گنجی در شرایط فعلی ایران با دستگیری-ها و خونریزی-های هولناک همراه خواهد بود.

۵- آقای گنجی ادعا می-کند که «هواداران امروزین می-کوشند ضدیت شریعتی با دموکراسی و حقوق بشر را به نحوی توجیح کنند. اما حتی اگر در این کار توفیق یابند، هنوز جای این پرسش باقی است که با انقلابی-گری وی چه خواهند کرد». به عرض ایشان می-رسانم که اولاً کسی (حداقل من) در مقام «توجیه» افکار شریعتی نیست بلکه تلاشی است عالمانه و انسانی در جهت تحلیل درست آرای یک متفکر مصلح و جلوگیری از تحریف-ها و جعلیات آشکار. ثانیاً نه شریعتی انقلابی-گری و اصلاح-طلبی را همواره در تعارض با هم می-دید و نه طرفداران شریعتی چنین تباینی می-بینند. انقلاب برای شریعتی است و اصلاح-طلبی نیز برای شریعتی دیگر و پاسخ به نیاز-هایی. (البته منظور انقلاب و یا اصلاح سیاسی و اجتماعی است). ثالثاً انقلابی-گری شریعتی بر ضد استعمار و استبداد و استعمار و استعمار کاملاً درست و حق بود همانگونه که برای تمام ملت ایران نیز روا و حق بود و لذا پیروان شریعتی از انقلابی-گری وی و خود در عصر دیکتاتوری و مبارزه برای آزادی و دموکراسی و عدالت پشیمان نیستند.

۶- با توجه به رادیکالیسم شریعتی نسبت به مبانی و یا لوازم و دست آوردهای مدرنیته غربی است که برخی او را پست مدرن می-دانند. بنگرید به کتاب «تبارشناسی عقلانیت مدرن _ قرآنی پست مدرن از اندیشه دکتر علی شریعتی _» سال انتشار ۱۳۸۱

۷- جالب است یکی از روحانیون قم به نام آقای علی ابوالحسنی (منظر) سالیانی پیش (۱۳۶۲) در کتابی تحت عنوان «شهید مطهری افشاگر توطئه ظاهر دیانت به باطن الحاد و مادیت» برای اینکه ثابت کند شریعتی و حسینیة ارشاد وابسته به غربیان و استعمار-گران و جریان فراماسونی بوده است، نوشته است که کلمه «رشدیه»، که هم-ریشه ارشاد است، برای اولین بار در دوره تنظیمات عثمانی، که به گمان ایشان با پافشاری و پشتیبانی صریح و قاطع فرانسه و انگلیس تأسیس شده و سر آغازی برای پیاده کردن غربزدگی در عثمانی گردید، مطرح شده است. ایضاً در ایران نیز بنیادگذار مدارس جدید فرنگی نام فامیلی «رشدیه» (میرزا حسن رشدیه) داشته است. از همه آشکار-تر «پرنس ارفع-الدوله» هم کتابچه-ای درباره تغییر خط پارسی به الفبای مخلوط از الفبای روسی و لاتین نوشت و نام آن را «رشدیه» گذاشت. (صفحه ۳۰۹ همان کتاب). همان نویسنده در همان کتاب (صفحات ۳۰۸ _ ۳۰۹) برای اثبات شریعتی و حسینیة ارشاد به جریان وهابیت و عربستان سعودی ادعا کرده است که در پیشانی تمام شماره-های مجله «همایون»، که در عصر رضا-شاه منتشر می-شده، آیه قرآن «ولتکن منکم امت یدعون الی الخیر...» نوشته شده، و این همایون همان «محمد همایون» مؤسس حسینیة ارشاد است، و بعد بر دیوار محراب حسینیة ارشاد نیز این آیه نوشته شده و بعد پشت جلد تمام کتابهای شریعتی نیز این آیه چاپ شده است (البته منظور جزوات انتشار یافته در گذشته به وسیله حسینیة ارشاد است) و در عربستان نیز وزارت امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد و سعودی-های آمریکایی نیز از این آیه استفاده می-کنند. نتیجه؟ روشن است شریعتی وابسته به سعودی-ها و وهابیت است!

حال آقای گنجی روشنفکر و لیبرال و دموکرات و حقوق بشری نیز از همین شیوه استفاده می-کند و با انتخاب و نقل ناقص برخی از جملات شریعتی و شباهت-های لفظی و گاه ماهوی بین گفته-های او با لنین و استالین، شریعتی را شاگرد و دست-آموز جانین تاریخ می-داند که حتی در استبداد و سرکوبی دگراندیشان در حد آنان نیز قانع نیست.

۸- از آنجا که آقای گنجی در مقاله-اشان پیوسته از مارکس و لنین و دیگران مطالبی آورده-اند، امیدوارم ستمی را که با تقطیع و کج فهمی آرای شریعتی بر او روا داشته-اند با تقطیع و تحریف آرای آنان بر آنان نیز ظلم نکرده باشد.